

هلاکو و بازماندگان او، سالها مقام وزارت و حل و فصل امور ممالک تابع ایلخانان را به عهده گرفت. نفوذ چندین سلاله خاندان جوینی در دوره قدرت ایلخانان وسیله مناسبی برای روی کار آمدن عده‌ای از ایرانیان و مداخله آنان در امور مملکت شده بود، این امر طبعاً در تجدید آبادانیها و مرمت خرابیهای ایران تا حدی مؤثر بودند، علاوه بر این، خاندان جوینی در عین مال دوستی و ثروت‌اندوزی عموماً مردمی فاضل و دانشمند و ادب دوست و شاعر نواز بودند؛ مخصوصاً شمس‌الدین محمد و عظاملك و خواجه هرون به مجالست با فاضلان و اهل علم و ادیبان و شاعران رغبت بسیار نشان می‌داند.

ذهبی در تاریخ الاسلام نوشته است: هر کس کتابی به نام ایشان تألیف می‌کرد، او را هزار دینار زر سرخ جایزه می‌دادند. از جمله مؤلفان بزرگی که به نام این خاندان کتابهایی پرداختند، یکی خواجه نصیرالدین طوسی است که اوصاف‌الاشراف را به نام خواجه شمس‌الدین محمد و ترجمه ثمره بظلمیوس را به نام بهاء‌الدین محمد بن شمس‌الدین محمد اصفهانی مصدر کرد؛ دیگر صفی‌الدین ارموی استاد بزرگ موسیقی و دانشمندی معروف بود که رساله شرقیه را در موسیقی به اسم شرف‌الدین هرون درآورد. از میان شاعران، همام تبریزی به ستایش شرف‌الدین هرون پرداخته و شیخ سعدی شیرازی مدایحی غراً در ستایش این خاندان سروده است.

بعد از برافتادن خاندان جوینی، عده‌ای دیگر از رجال زمان، به وزارت رسیدند. از جمله در دوره کیخاتو «صدر جهان» به وزارت رسید، در این عهد، خزانه بهی شد، ناگزیر صدرجهان به اشارت دوستان و به پیروی از روشی که در چین و ممالک قآنی رواج داشت چاو یعنی پول کاغذی را در سال ۶۹۳ به جای سیم و زر در مملکت رواج داد، ولی این سیاست اقتصادی مورد قبول عامه مردم قرار نگرفت. چون شعرا، از دیرباز در نشان دادن مکنونات قلبی مردم کوچه و بازار نقشی مهم داشتند، در این روزگار نیز که کارها مختل و به آشفتگی انجامیده بود، روزی درویشی بر سر بازار عنان، «صدر جهان» بگرفت و به زبان شعر گفت:

بوی جگر سوخته عالم بگرفت گر نشنیدی زهی دماغی که تراست

صدرجهان در اثر فشار افکار عمومی و قیام خلق، ناچار فرمانی صادر کرد که معاملات مواد خوراکی را به زر کند. در نتیجه بار دیگر رونق نسبی اقتصادی برقرار شد و کار «چاو» که معادل «اسکناس» امروزی است به جایی نرسید.

مباحثات فرهنگی: یکی دیگر از وزرای ایلخانان که در زندگی فرهنگی و ادبی ایران مؤثر افتاده، خواجه غیاث‌الدین محمد فرزند رشیدالدین فضل‌الله همدانی است؛ این مرد فاضل

و نیک نهاد، مانند مأمون خلیفه عباسی به بحث و گفتگو با اهل علم رغبتی تمام داشت و خود مردی نویسنده و مترسلی بلیغ و توانا بود. خواندمیر در حبیب‌السیر در وصف او می‌نویسد: «هر شب جمعه با علما طرح صحبت انداخته، در چهار صُفه که از صفای باطن فرخنده می‌مانش حکایت کردی می‌نشست و آن جماعت را علی اختلافِ مراتبهم در آن مجلس جای می‌داد و بعد از وقوع مباحث علمی از هر کس سخنی سنجیده می‌شنید، او را به خود نزدیکتر می‌گردانید.»^۱

از جمله شخصیت‌های علمی این دوران که مورد عنایت خواجه غیاث‌الدین بود، حمدالله مستوفی نویسنده تاریخ گزیده است که در سال ۷۳۰، اثر تاریخی خود را به نام او تألیف کرد و دیگر قاضی عضد‌الدین ایجی^۲ که کتاب مواقف و فواید غیاثیه را به نام او نوشت و دیگر قطب‌الدین رازی و سلمان ساوجی و اوحدی کرمانی را می‌توان نام برد. از کارهای خیر این وزیر دانش دوست تعمیر مجدد رُبع رشیدی است که بعد از قتل خواجه رشیدالدین فضل‌الله غارت و ویران شده بود؛ ولی این یادگار خیر نیز پس از قتل خواجه غیاث‌الدین، بار دیگر دستخوش نهب و غارت اوباش و اراذل گردید و بسیاری از نفانس کتب و آثار گرانبهای آن به تاراج رفت.

در میان رجال سیاسی و فرهنگی این دوران، استاذ‌البشر خواجه نصیرالدین طوسی نقشی مهم در حیات فرهنگی ایران ایفا نمود، وی که در هیئت و نجوم دست داشت، توانست به نام ساختن رصدخانه مراغه، از حیف و میل اوقاف ممالک ایلخانی جلوگیری کند و برای پایان دادن به کار رصدخانه، تنی چند از بزرگان علم را در مراغه گرد آورد و حوزه مهمی برای تعلیم و تربیت دانش‌پژوهان ترتیب داد؛ کتابخانه‌ای که به همت والای او تأسیس گردید دارای چهارصد هزار مجلد اثر خطی بود.^۳

۱. حبیب‌السیر، چاپ تهران، ج ۳، ص ۲۲۴ به بعد.

۲. ایچ قصبه است در فارس

۳. ماخوذ از تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۰۲.

حروفیه و بکتاشیه

چون دو فرقه حروفیه و بکتاشیه در حیات اجتماعی و ادبی مردم در قرن هشتم ه. ق تا حدی مؤثر بوده‌اند، اجمالاً به احوال این دو فرقه اشاره می‌کنیم.

فرقه حروفیه در دوره تیموریان فرقه‌ای به ظاهر مذهبی منسوب به فضل‌الله استرآبادی حروفی، شروع به فعالیت کردند «این فرقه عقایدی شبیه به اقوال صوفیه داشته‌اند و برای حروف خواص عجیب قائل بودند. فضل‌الله استرآبادی، مؤسس این فرقه، در زمان امیر تیمور می‌زیسته و تعالیم و آراء خود را در کتابی بنام جاویدان کبیر نوشته است.

در زمان شاهرخ تیموری و پس از او نیز حروفیه وجود داشته‌اند، و با آنکه پس از واقعه سوء قصد به شاهرخ و واقعه أحمد لر، حروفیه تحت تعقیب واقع شدند، اما بقایایی از آنها در مملکت عثمانی می‌زیسته‌اند، و بکتاشیه در واقع تا حدی وارث مبادی آنها بوده‌اند.»^۱

بکتاشیه بکتاشیه فرقه‌ای از صوفیه و منسوب به حاجی بکتاش ولی هستند که احوال او با گذشت زمان با قصه‌ها و افسانه‌ها آمیخته شده است. گویند پیشوای آنها محمّد نام داشته و اصلاً از اهل نیشابور خراسان بوده است، و در سنه ۷۳۸ ه. ق وفات یافته است.

ولی در کتابی عربی الاصل به نام مقالات حاجی بکتاش، که بعدها به شعر و نثر به ترکی ترجمه شده است، به هیچ وجه درباره تعالیم و عقاید خاص فرقه بکتاشیه تأکید و اصراری نشده است، اما در هر حال درویشان بکتاشی که مذهب شیعی دارند و در محبت علی (ع) و اقامه ماتم ماه محرم تأکیدی تمام می‌ورزیده‌اند، در قرن پانزدهم میلادی در عثمانی، تشکیلات مرتبی داشته‌اند و در قرن شانزدهم میلادی «بالیم سلطان» مشهور به «پیر دوم» مبانی و اصول عقاید بکتاشیه را مدوّن و مرتب کرده است.

بکتاشیه که تشکیلات نظامی ینی چری به آنها منسوب است، خانقاهها و تکیه‌های بزرگ در بلاد عثمانی داشته‌اند، و مشایخ آنها غالباً نزد عامه، به کرامات منسوب بوده‌اند

و ظاهراً با فرقه حروفیه ارتباط داشته‌اند. بکتاشیه در عهد سلطان محمد دوم عثمانی به واسطه انحلال تشکیلات ینی چری ضعیف شدند و بعضی تکایا و خانقاههای آنها ویران گشت. اما در اواسط قرن نوزدهم مجدداً به تجدید اساس تشکیلات خود پرداختند، تا آنکه در ۱۹۲۵ مجدداً مانند سایر فرقی صوفیه از فعالیت ممنوع شدند. و هر چند در ترکیه جدید امروز دیگر فعالیت علنی و رسمی ندارند، اما ادبیات ترکیه از تأثیر افکار آنها برکنار نیست و تشکیلات آنها در آلبانی هنوز تا حدی قوت دارد و نیز در مُقَطَّم نزدیک قاهره، تکیه بزرگ بکتاشیه هنوز دایر و برقرار است.»^۱

در پیرامون طریقت حروفی

عمادالدین نسیمی و سازمان مخفی حروفیون: «نسیمی در اواسط قرن ۱۴ میلادی در شهر شماخی به دنیا آمد و در همین شهر به کسب علم همت گماشت، سنین جوانی شاعر، مقارن با دوران استیلای تیموریان بر سرزمین آذربایجان بوده است. در این هنگام طریقت جدیدی به نام طریقت حروفی که نمایشگر اعتراض هنرمندان و صنعتگران شهری نسبت به بیدادگریهای تیمور، و دعوت مردم به مبارزه علیه او بود قدم به میدان پیکار می‌گذارد و مبتکر و موجد این مسلک یعنی فضل‌الله نعیمی تبریزی به قصد اشاعه افکار خود به شهرهای بسیاری از خاور زمین مسافرت کرده، از جمله به شهر شیروان و سپس به باکو آمده است. اسناد و مدارک تاریخی نشان می‌دهد که در این سالها باکو مبدل به مرکز طریقت حروفی می‌گردد، و یک عده از پیروان این طریقت در شهر باکو دست به کار ایجاد سازمان مخفی حروفیون می‌شوند و از اینجا به قصد ترویج و اشاعه عقاید خود، مبلغانی به کشورهای مختلف خاور زمین اعزام می‌دارند. در این موقع شاعر جوان عمادالدین علی نیز با افکار و عقاید فضل‌الله نسیمی آشنا می‌گردد و به دیدار او می‌شتابد، عقاید او را می‌پذیرد و به علامت احترام به وی، اشعار خود را با تخلص نسیمی می‌سراید... فضل‌الله نیز شاگردان شایسته و با استعداد خود را به منظور ترویج و اشاعه مسلک حروفی، به شهرهای خاور اعزام می‌دارد؛ وی اصول و شالوده نظری مسلک حروفی را در

آثار خود به نام‌های نوم‌نانه^۱، جاویدان‌نامه و محبت‌نامه به تفضیل تمام شرح می‌دهد. در سال ۱۳۹۴ م موقعی که فضل‌الله و پیروان او در شیروان بودند، به موجب امر تیمور مجبوس می‌گردند، و سپس در نزدیکی نخجوان به امر میران‌شاه پسر تیمور وحشیانه اعدام می‌شوند. هنگامی که فضل‌الله نعیمی هنوز در زندان بود، وصیت‌نامه خود را می‌نویسد و آن را مخفیانه به باکو می‌فرستد و تأکید می‌کند پیروان او و خانواده‌اش باکو را ترک گویند. نسیمی سالها در بغداد و شهرهای مختلف آسیای صغیر گردش کرد و به تبلیغ مسلک حروفی پرداخت.

در حلب کار فرقه حروفیه بالا گرفت، فعالیت‌های شاعر در این شهر، از نظر روحانیان و سلطان مصر مکتوم نماند... و در سال ۱۴۱۷ م در شهر حلب او را محاکمه کردند و به وضعی فجیع اعدام نمودند. در جلسه محاکمه عده‌یی از روحانیان و قضات گرد آمدند و به خدانشناسی و کفر او رأی دادند ولی همه آنها در صدور حکم اعدام همداستان نبودند؛ بالاخره از سلطان مصر کسب دستور کردند و آن مرد مرتجع و شقی فرمان داد که پوست بدن او را برگیرند و هفت روز در شهر حلب در معرض تماشای عمومی بگذارند و بعد دست و پایش را قطع کنند و هر قطعه را نزد یکی از پیروانش بفرستند. ظاهراً سلطان مصر با این کار می‌خواست به دشمنان سیاسی خود بگوید که نقشه آنها علیه حکومت مصر با ناکامی روبرو گردیده است.

روایات متعددی در خصوص جریان اعدام نسیمی موجود است، در یکی از روایات آمده است که روزی یکی از حروفیون جوان در شهر حلب، شعری از نسیمی را با صدای بلند می‌خواند؛ مفهوم شعر، دقت روحانیون را به خود جلب می‌کند و دستور می‌دهند که حروفی جوان را به جرم خواندن آن غزل مجبوس سازند. آن جوان که نمی‌خواست نسیمی در خطر افتد، اظهار کرد که شعر را خود سروده است؛ به فتوای روحانیان، آن جوان به اعدام با چوبه‌دار محکوم می‌گردد. در همین هنگام، نسیمی که به منظور وصله انداختن به کفش‌های خود، در دکان پینه‌دوزی نشسته بود، همین که از ماجرا آگاه می‌شود، خود را به میدان مجازات می‌رساند و در آخرین دم به فریاد دوست جوان خود می‌رسد و اعلام می‌دارد که گوینده شعر اوست، و به این ترتیب جوان را آزاد می‌سازد. در نتیجه این اقرار صادقانه، روحانیان متوجه می‌شوند که او مُرشد حروفیون است و لذا دستور می‌دهند که او را پوست برگیرند.

نسیمی که شیفتهٔ حلاج و پیرو افکار او بود، در آستانهٔ مرگ ندای «أنا الحق» در داد، یکی از روحانیان به این عاشق بی‌قرار گفت: «تو که خود حقی، پس چرا وقتی خونت می‌ریزد، زرد رنگ می‌شوی؟»، شاعر بی‌درنگ گفت: «من خورشید آسمان عشقم که در افق ابدیت طالع است، خورشید نیز هنگام غروب زرد رنگ می‌شود.» یکی از روحانیان که فتوای قتل شاعر را داده بود، گفت: این شخص آنقدر ملعون است که حتی اگر يك قطره از خون وی به جایی بچکد باید آن را قطع کرد و به دور انداخت، تصادفاً قطره‌یی از خون شاعر به روی انگشت همین روحانی می‌چکد، مردم از او می‌خواهند که انگشت خود را بنا به فتوای خودش قطع کند، ولی او برای حفظ انگشت می‌گوید که من به عنوان مثال این حرف را زدم؛ در این هنگام شاعر که غرق در خون بود، صدای پیکارجوی خود را بلند می‌کند و می‌گوید:

زاهد از بیم يك انگشت ز حق روگردان پوست گیرند ز عاشق، ینگر با کم نیست

به این ترتیب این مرد مبارز به استقبال مرگ شتافت...^۱

در تاریخ مردم خاورمیانه شخصیت‌هایی که با ارادهٔ پولادین در راه مرام و مسلک خود مردانه به آغوش مرگ شتافته‌اند، و در آستانهٔ مرگ نیز از عقیدهٔ خود دست برنداشته‌اند، کم نیستند.

بابک، مردانه در مقابل دژخیمان خلیفه ایستاد و برای آنکه دشمن زنگ زردش را نبیند رخساره‌اش را با خون خود رنگین ساخت؛ منصور حلاج، در سدهٔ دهم میلادی (قرن چهارم هجری) به گناه گفتن «أنا الحق» در شهر بغداد به دار آویخته شد؛ عین‌القضاة همدانی را معترضین و ارباب تعصب کافر خواندند، به رویش نفت ریختند و به شعله آتش سپردند؛ فضل‌الله نعیمی را به امر میرانشاه پسر تیمور خونخوار به دار آویخته و جسدش را به دم اسب بستند. ولی اعدام هیچک از آنان مانند مرگ نسیمی فجیع و دردناک نبود.^۲

آنچه مسلم است نسیمی در حدود ۵ قرن پیش که هنوز دانش بشری پیشرفت شایانی حاصل نکرده بود، در صدد کشف حقیقت بود و می‌خواست از راز خلقت و اسرار کائنات و جنگ هفتاد و دو ملت سر در بیاورد و صحیح را از سقیم و راست را از دروغ باز شناسد؛ اشعار زیر از فکر پزوهنده و روح کنجکاو و جویندهٔ او حکایت می‌کند:

۱. حمید آراسلی، زندگی و آثار ادبی عماد‌الدین نسیمی، چاپ باکو، ص ۱۳ به بعد. (به اختصار)

۲. همان کتاب، ص ۲۷.

روز و شب فکر کم کاین همه آثار از چیست؟
 چیست اصل فلک و چیست مگر نسل ملک
 قُرضِ خورشید چرا نور فشاند به زمین؟
 ...دین و ایمان و نماز و حج و ارکان و زکات
 علم و قرآن و حدیث و خبر و وعظ و دروس
 گاه خِیام‌وار در صَحّت تعالیم و معتقدات مردم، با نظر شک و تردید می‌نگرد:

باد و خاک، آتش و آب از چه گرفت آدم نام؟
 سجده بهره‌چ؟ در ابلیس پس انکار از چیست؟

*

حدیث زهد کمترگو، مگو غیر از کلام عشق
 که عاشق را نمی‌گیرد به گوش افسون و افسانه

*

حرف واعظ باور عارف نشد
 تابع دیوان نگشت انسان ما

*

صورت صوفیگری گشته ترا دکان کسب
 می‌کنی دعوی که من سیر مقامم بود
 غیر از این بر گو کرامات تو و کار تو چیست؟
 نقل کن ای خر، در این ره اسب رهوار تو چیست

*

اسلام و کفر يك شُمرُ و عاشق بصیر
 آن کس که بین کعبه و بتخانه فرق دید
 هر جا نمود مسکن؛ عاشق بود امیر
 نابالغ است و کودک باشد، اگر چه پیر

اصول افکار و اندیشه‌های نقطویه

نقطویه پیروان مردی به نام محمود پسیخانی گیلانی بودند که وی نخست از پیروان فضل‌الله استرآبادی حروفی بود و سپس بر اثر اختلاف عقیده، رانده درگاه وی و در نزد آن طایفه محمود مطرود یا مردود لقب یافت و علیرغم استاد و مرشد خود فضل‌الله حروفی در سال ۸۰۰ هجری دین نوی آورد که پیروان او را نقطویه گفتند.

«محمود اصل همه موجودات را خاک می‌دانست و به همین مناسبت آن را «نقطه» می‌خواند. ایشان را واحدیه و امانه نیز خوانده‌اند، زیرا ایشان هر کس را زناشویی نکرده بود، واحد و هر کس که کرده بود امین می‌خواندند. به ایشان پسیخانیّه نیز گفته‌اند؛ آنان

قابل به تناسخ و رجعت اموات بودند؛ محمود فضل الله خود را همان مهدی موعود می خواند که پیامبر اسلام به آمدن وی بشارت داده است. او می گفت دور عرب به پایان رسید و از این پس دور، دور عجم است و مدت این دور هشت هزار سال خواهد بود و در آن دوران هشت مبین خواهند آمد که نخستین ایشان خود اوست... از کتابهای زیادی که محمود نوشته، تنها يك كتاب به نام میزان به دست ما رسیده است. این طایفه در زمان سلاطین صفویه تحت تعقیب و تفتیش عقاید واقع شده و قتل عام شدند و گروهی به هندوستان رفتند، محمود پسیخانی مدتی در ساحل رود ارس می زیست و مردی صالح و با تقوی بود، هیچگاه زن نگرفت و در سال ۸۳۱ هجری در گذشت...»^۱

نقطوی ها در هندوستان: مجتبی مینوی درباره این جماعت می نویسد: «نقطویها، یکی از فرقه های مسلمانند که در قرن دهم هجری در هندوستان مقام و اعتباری تحصیل کردند و شیخ ابوالفضل پسر شیخ مبارک که در هندوستان به منصب وزارت جلال الدین محمد اکبر پادشاه رسید، از پیشروان این مذهب بود و منشورها و رساله ها می نوشت و به ایران می فرستاد و مردم را به این مذهب، دعوت می کرد^۲ و در ایران این طریقه اندک شیوعی یافت؛ در عالم آرای عباسی گفته شده است که این طایفه به مذهب حکما، عالم را قدیم شمرده اند و اصلاً اعتقاد به حشر اجساد در قیامت ندارند و مکافات حسن و قبح اعمال را در عافیت و مذلت دنیا قرار داده بهشت و دوزخ، همان را می شمارند.

تأثیری که این اعتقاد در عمل نقطویها داشته است از قرار معلوم این بوده است که وسیع المشرب شده بودند، یعنی شراب می نوشیده اند و رسوم شرع را منظور نمی داشته اند و سخنانی می گفته اند که سایر مسلمین آنها را به کلمات واهی و انحراف از جاده شریعت و افتادن به راه الحاد تعبیر می نمودند...»^۳

مبارزات مذهبی

نکته بی که باید بدان توجه داشت اینکه از اواخر عصر تیموری، مبارزات مذهبی به خصوص جنگ شیعه و سنی قوت می گیرد،

۱. نقل و تلخیص از مقاله دکتر محمد جواد مشکور در پیرامون فتنه حروفیه، در مجله بررسیهای تاریخی، از صفحه ۱۳۳ به بعد.

۲. نقل و تلخیص از همان مجله صفحه ۱۳۳ به بعد.

۳. داستانها و قصه های مینوی، ص ۱۳۹ به بعد، برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید به کتاب عالم آرای عباسی، اسکندربیک، از ص ۳۲۲ به بعد.

به طوری که واصفی در بدایع الوقایع متذکر شده است: قزلباشها با بی‌رحمی بسیار، مزاحم سنی‌ها و رافضی‌ها بودند. واصفی که ناظر این صحنه‌های دلخراش بوده، می‌نویسد: «از مسجد جامع تا به آنجا رسیدم، قریب پنجاه سر دیدم که بر سر نیزه‌ها کرده می‌بردند و می‌گفتند که ای سگ سنیان خارجی! عبرت گیرید.» همچنین در بدایع الوقایع می‌خوانیم که «حافظ زین‌الدین را از منبر فرو کشیدند... قریب به ده قزلباش او را به شمشیر در پای منبر پاره پاره کردند.»^۱

کتاب ملل و نحل شهرستانی که ظاهراً در سال ۵۲۱ تألیف شده است، متعلق به دورانی است که محدودیت‌های مذهبی به تمام معنی کلمه وجود داشته؛ این کتاب به توسط خواجه افضل‌الدین ترکه (مقتول در ۸۵۰ هجری) به فارسی ترجمه شده است و ظاهراً مترجم به حکم اضطرار برای دفع تشکیکات اُمم مطرود... «مطالبی بر اصل کتاب افزوده. خواجه افضل‌الدین و برادرش سید صاین‌الدین علی، زندگی پرماجرا و تشویشی را گذرانیده‌اند، چنانکه قبلاً اشاره شد سید صاین‌الدین را به نام صوفیگری تعقیب کردند و کلیه یاران و دوستانش را مورد بازجویی و تعقیب قرار دادند و خواجه افضل‌الدین را در سال ۸۵۰ در اثر شکایت دشمنان به امر شاه‌رخ به دار آویختند. این جریان نشان می‌دهد که اهل تصوف و هوشمندان زمان گاه آشکار و زمانی پنهان با دولتهای مستبد و روحانیون ریاکار جنگ و ستیز می‌کردند. خواجه صاین‌الدین علی در نفثه‌المصدورثانی در توصیف احوال و دفاع از خود چنین می‌گوید: «در این مملکت، مردم به علم هیأت و نجوم که بسا مواجّه برخلاف شرع در آنها موجود است مشغولند و کسی اعتراض نمی‌کند ولی بر من که در جوانی چیزی در باب تصوف نوشته‌ام، اما در عمل همواره به علم فقه و حدیث مشغول بوده و معلم از عهد امیر تیمور تا به حال قضاوت و رسیدگی به امور شرعی است، اعتراض می‌کنند و این اعتراض مبتنی بر اغراض است، زیرا گذشته از اینکه شیوه من صوفیگری نیست، خود علم تصوف از علوم اسلامی، و مشایخ بزرگوار همه از مردم سنت و جماعت بوده‌اند و در عهد خود، خواجه محمد پارسا، از علماء کبار مشایخ و متصوفه بود و همواره مورد احترام امیر تیمور و کافه ناس بوده است و کسی را بر وی اعتراض نبود و از همین رو در صورت صوفیگری، نیز کسی را بز من حق اعتراضی نیست... اعتقاد این حقیر به غیر از آنچه ائمه سنت و جماعت رضوان‌الله علیهم برآند نبود والحاله هذه برآست، چنانکه تفصیل اصول آن را در رساله عقیده متعرض شده... و اگر در اثنا

جوانی، و حین طلب بر امتثال فرموده «تَعَلَّمُوا حَتَّى السِّحْرِ»، در علم چند که خلاف این اصول باشد خوض کرده، نه از سر اعتقاد کرده، بلکه از جهت اختیار تَفَنُّن و اکتساب فضایل... همچنین چیزی از سخنان مشایخ صوفیه که به امر و التماس جمعی آن را نبسته بر همین سبیل است، و نه از آن رو نبسته که معتقد بدانهاست که بیشتر آن سخنان اعتقادی نیست...»

بعد از این تاریخ، و در سال ۸۳۰ روز جمعه در شهر هرات احمد لر، میرزا شاهرخ را به در مسجد با کارد زخمی زد و کارگر نیفتاد و شفا یافت و احمد فوراً کشته شد، آنگاه در صدد کشف واقعه و دستگیری محرکین برآمدند. معلوم است که با کُشته شدن ضارب، حقیقت امر را نتوان یافت، بدین سبب هر کس را با دیگری غرض بود وی را با آشنایی با احمد لر متهم ساخت و گروهی از مردم ذیقیمت در این تهمت فرو شدند و جمعی منکوب گشتند و شاه قاسم انوار از آن جمله بود که به ماورالنهر رفت، یکی هم صاحب ترجمه بود که خود در این باب گوید: «ناگاه يك روز در اثنای این حال نشسته آواز موحش به گوش رسید مشعر به آنکه، ذات مبارك خسروانی را از نوایب حدثان تشویشی رسیده، راستی دل کین خبر شنید کسش با خبر ندید... ناگاه شخصی از قلعه رسید که ایلچی آمده است و به حضور شما احتیاج دارند جهت مشورت، ضرورت شد، روان شدن همان بود، دیگر نه خانه را دید، و نه یاران و نه فرزندان و عیال مگر به بدترین اوضاع و احوال.

بارید به باغ ما نگرگی کز گلبن آن نماند برگی»^۱

شعرا و نویسندگان دوره مغول

شیخ محمود شبستری
 نزدیک تبریز متولد شد، او در اواخر عهد مغول، یعنی در دوران حکومت الجاتیو و سلطان ابوسعید می زیسته و در عداد علما و فضلاى زمان بود و در مسایل دینی و حکمی نظریات جالب و دلنشینی داشت و غالباً خلفا و پیشوایان عالم عرفان، حل مشکلات خود را از او می خواستند و وی به سئوالات آنان گاه با نثر و گاهی با

۱. نگاه کنید به مقدمه ملل و نحل شهرستانی و توضیحات آقای جلالی نائینی.

نظم پاسخ می داد؛ سوالاتی که از وی می شد، متنوع بود، از این قبیل: تفکر چیست؟ چه نوع فکر طاعت و کدام تفکر گناه است؟ حقیقت نفس آدمی چیست؟ سالک راه حق کیست؟ و جز اینها؛ شیخ در کتاب گلشن راز به این قبیل سئوالات با بیانی ساده و شیرین پاسخ می دهد:

تفکر چیست؟

پاسخ:

تفکر رفتن از باطل سوی حق
محقق را که وحدت در شهود است
بود فکر نکو را شرط تجرید
بجرو اندر؛ بدیدن کل مطلق
نخستین نظره بر نور وجود است
پس آنکه لمعه از برق تائید

پرسش: مَنْ چیست و حقیقت نفس آدمی کیست؟

پاسخ:

چو هست مطلق آید در اشارت
حقیقت کز تعین شد مُعین
برو، ای خواجه خود را نیک، بشناس
یکی ره برتر از کون و مکان شو
من و تو چون نماند درمیانه
درین خانه یکی شد جمع و افراد
به لفظ «من» کند از وی عبارت
تو او را در عبارت گفته «من»
که نبود فریبی مانند آماس
جهان بگذار و خود در خود جهان شو
چه کعبه، چه کنش چه دیر خانه
و واحد ساری اندر عین اعداد

در اشعار زیر، شبستری، مرد عارف واقعی و سالک راه حق را چنین توصیف می کند:^۱

مسافر آن بود کو بگذرد زود
سلوکش، سیر کشفی دان، امکان
به اخلاق حمیده گشته موصوف
همه با او ولی او از همه دور
... شریعت پوست و مغز آمد حقیقت
چو عارف با تعیین خویش پیوست
دل عارف، شناسای وجود است
ز خود صافی شود چون آتش از دود
سوی واجب به ترک شین و نقصان
به علم و زهد و تقوی بوده معروف
به زیر قُبهای ستر مستور
میان این و آن باشد طریقت
رسیده گشت مغز و پوست بشکست
وجود مطلق او در شهود است^۱

و در اشعار زیر، شبستری مانند منصور حلاج بر آنست که هر کس بر نفس خود حاکم شد، در سایه مجاهده و ریاضت می‌تواند به حق و حقیقت بپیوندد و انالالحق بگوید:

انالالحق کشف‌اسرار است مطلق	به جز حق کیست تا گوید انالالحق
روا باشد انالله از درختی	چرا نبود روا از نیکبختی
هرآنکس را که اندر دل شکی نیست	یقین داند که هستی جز یکی نیست
جناب حضرت حق را دونی نیست	در آن حضرت من و ما و تویی نیست
من و ما و تو و او هست یک چیز	که در وحدت نباشد هیچ تمیز

مثنوی گلشن راز که نمونه‌ای از اشعار آن را در سطور بالا آوردیم، بهترین و جامع‌ترین رساله‌ایست که در اصول و مبادی تصوف به رشته نظم درآمده است؛ و در آن شاعر به پانزده سئوالی که در پیرامون اصول و مبانی تصوف از او شده در بیت هزار بیت پاسخ داده است.

از تصنیفات او به نثر، حق‌الیقین در مسایل دینی و شاهدنامه است؛ از تاریخ تولد او اطلاع دقیقی در دست نیست، وفاتش به سال ۷۲۰ روی داده و در شبستر مدفون است.

آثار الباقیه ۱۲

آثار البلاد و اخبار العباد ۴۰۲-۴۰۳-۶۱۱

آدم بن اسدالمروی ۳۳۴

آذربایجان ۲۸-۲۹-۳۹-۲۹۱-۳۳۱-۴۲۵-۴۴۸

آذرخشی، رضا ۷۳-۱۷۹

آراخوزیه ۱۷

آراسلی، حمید ۶۲۸

آویری ۶۴-۶۵

آزادسرو ۱۲۱

آسیای صغیر ۶۸-۲۴۲-۶۲۷

آسیای میانه ۱۵ تا ۱۹ تا ۲۵ تا ۲۹-۳۶-۴۳-۶۳

آشور ۱۷-۱۹

آفریدون ۴۰۸

آفرین مؤید ۲۲

آگاسیاس ۶۴

آلبانی ۶۲۶

آلبویه ۲۹۳

آلفونس دوده ۱۲۱

آمل ۱۵۹

آواز جبرئیل ۲۸۷

آیه السورور ۲۱۹

آینشتین ۳۱۵

آیین نامک ۶۵

الف

ابراهیم (ع) ۱۶۱

ابراهیم ادهم ۲۴۱

ابن اثیر ۸۳-۲۶۵

ابن اصیبعه ۲۵۹

ابن یواب ۴۷

ابن تیمیه ۴۳۱

ابن القفطی ۲۵۹

ابن جوزی ۲۶۶ و ۲۶۷

ابن حوقل ۶۱

ابن خلکان ۲۶۵

ابن راوندی ۲۵۹

ابن رشد ۲۱۶

ابن زیله ۲۱۵

ابن سبکی ۱۰۶

ابن سینا، ابوعلی ۴۳-۴۴-۹۷-۱۲۹-۲۱۱ تا ۲۱۷-

۲۶۰-۲۷۸-۳۳۱-۳۶۵-۳۸۷ تا

۴۰۰-۴۰۵

ابن شادان ۳۳۹

ابن عربی، محیی الدین ۲۳۴-۲۴۱-۵۹۳-۵۹۷

ابوسعید ابوالخیر ۲۲۰-۲۴۱-۲۷۲ تا ۲۸۰	ابن عمید ۵۱
ابوسعید بهادرخان ۲۹۷-۵۳۱-۵۵۵	ابن فارض ۲۴۲
ابوسلیک گرگانی ۴۱-۴۲-۸۱	ابن قیم ۲۶۰
ابوسلیمان سیستانی ۲۵۹	ابن مسکویه، ابوعلی ۲۰۲
ابوسهل روزنی ۲۰۵	ابن مقفع، عبدالله ۲۱-۳۲-۳۹-۵۰-۶۴-۶۵-۹۴
ابوسهل مسیحی ۲۱۶-۲۸۸	۱۲۲-۱۳۱-۱۳۲-۱۴۳-۱۷۴
ابوعبید جرجانی ۲۶۰	۲۳۸-۲۵۹-۳۵۹
ابوعلی سیمجور ۱۲۱	ابن مقله ۴۷
ابومسلم خراسانی ۶۲-۶۷ تا ۸۵-۱۲۴-۱۶۷	ابن هشام ۵۸
۲۳۹-۲۱۳	ابن ندیم ۳۱-۴۶-۸۴-۹۴-۱۰۴-۲۵۹-۳۱۹
ابومنصور عبادی ۲۹۹	ابن یعین ۵۸۳ تا ۵۹۲
ابومنصورین عبدالرزاق ۱۳۱-۱۳۳-۱۴۳	ابوإسحاق شیرازی ۲۶۸
ابومنصور معمری ۱۲۱-۱۳۳-۱۴۳	ابوالبرکات بغدادی ۴۰۵
ابونصر سراج ۱۴۲	ابوالعلائی معری ۳۳۶-۴۰۶
ابونصر مشکان ۲۰۴	ابوالعبک بختیار ۱۱۰
ابونعیم اصفهانی ۲۶۸	ابوالفتح بُستی ۷۵
ابونواس بن هانی ۴۰۶	ابوالفدا ۲۶۵
اتابک ابلدگز ۱۸۱-۲۶۱	ابوالفرج بن طیب ۲۱۶
اتمنگین ۹۰	ابوالفرج رونی ۵۳-۱۷۳-۲۲۱-۴۵۱ تا ۴۵۳
اثیراخصیکتی ۴۶۰	ابوالقاسم درگزینی ۲۸۱
احسن التقاسیم فی... ۸۶	ابوالمفاخر ۳۱۲
احمدبن سهل ۱۲۰	ابوالمظفر چغانی ۱۲۱
احمدبن عبدالعزیز ۹۰	ابوالمعالی، نصرالله منشی ۱۷۱ تا ۱۷۴
احمدبن یوسف ۹۴	ابوالمعالی، عبدالملک جوینی ۱۰۶-۲۶۳
احیاء العلوم ۲۴۹-۳۵۹	ابوالمؤید بلخی ۹۷-۱۳۱
اخبارالدولة السلجوتیه ۲۲۰	ابویکر اخوینی ۱۶۵
اخبار الحكماء ۲۵۹	ابوتمام ۵۷
اختیار منشی، خواجه ۴۸	ابن حزم ظاهری ۲۴۸
اخلاق الاشراف ۵۶۳	ابوحفص سُغدی ۸۱
اخلاق ناصری ۵۵۳	ابوحیان توحیدی ۲۵۹
اخوان الصفا ۲۵۹-۴۰۹	ابودلف ۴۹

اسکندر ۱۹-۱۳۰-۱۵۷-۴۴۶	ادوارد برارون ۲۵-۶۵-۱۱۹-۱۹۰-۳۳۹-۳۵۷
اسکندرين قابوس بن وشمگیر ۲۲۵	۴۳۳
اسکندرنامه ۴۴۵	ادیب صابر ۳۵۶-۳۹۷
اسکینی ۱۷	ارانکی، م ۱۶-۱۸-۲۴-۴۲
اسلامی ندوشن، محمدعلی ۱۳۴-۱۳۵-۱۵۳	ارداویراز نامک ۲۰
اسماعیل بن اسحاق ۱۰۲	اردای ویرافنامه ۷۱
اسماعیل بن یسار ۵۲	اردشیر ۲۱-۳۸-۶۶-۱۶۱
اسماعیلیان (فاطمیان) ۱۱۲-۲۳۲-۳۱۰-۴۲۳	ارزقی ۳۴۹
۴۳۱ تا ۴۳۳-۵۵۲	ارسطو ۲۵۷
اسودبن کریمه ۶۲	ارغون خان ۵۳۷
اشارات ۲۳۴-۲۴۶	ارغون کاملی ۴۷
اشعارالخلفا ۹۴	ارمنستان ۱۷
اشعارالنساء ۹۵	اروپا ۶۱۷
اشکانیان ۲۱-۳۱-۶۴ تا ۶۷	اساس الاقتباس ۵۵۳
اصفهان ۳۷-۳۹-۲۱۱-۴۴۸-۴۴۹	استادسیس ۱۳۴-۲۳۹
اصفهانی، اشرف الکتّاب ۴۸	استاریکوف ۷۲-۷۳
اصفهانی، باباشاه ۴۸	استانبول ۱۰۴
اصفهانی، جمال‌الدین عبدالرزاق ۲۳۵-۴۴۹ تا ۴۵۱	استرابادی حروفی ۶۲۹
اصفهانی، شمس‌الدین محمد ۶۲۳	استخر ۱۷-۱۹-۳۸-۱۶۱
اصفهانی، عبدالجبار ۴۸	اسحاق بن ابراهیم ۱۶۳
اصفهانی، کمال‌الدین عبدالرزاق ۲۳۵-۲۳۶-۴۵۱	اسدی طوسی ۱۶۵-۳۶۰-۳۶۶
اصفهانی، میرزاکوچک ۴۸	اسدبن عبدالله ۸۳
اظهر تبریزی ۴۸	اسرارالتوحید ۲۲۰-۲۷۲ تا ۲۸۰-۳۵۸
افراسیاب ۳۴-۱۳۵	اسرارنامه ۴۱۱-۴۱۹-۴۲۰
افغانستان ۱۴-۱۵-۳۶-۷۴	اسعد گرگانی، فخرالدین ۳۱-۵۳-۳۵۳-۳۶۰-۳۶۷
افلاطون ۴۹-۴۴۷	۳۷۱ تا
افلاکی، شمس‌الدین احمد ۵۸-۵۱۷	اسفرائینی، ابوالعباس ۱۱۸-۱۸۹
اقبال آشتیانی، عباس ۱۸۰-۲۳۸-۲۹۹-۳۳۸	اسفرائینی، ابوالقاسم ۲۶۸-۳۳۲
اقبال، محمد ۳۷۵ تا ۳۷۷	اسفار ۲۴۶
اقلیدس ۲۱۱	اسفندیار ۱۳۶-۱۴۴
اگره ۱۰	اسکافی ۸۹